نقد ترجمه

شاعر و ادیبی که دستی در ترجمه آزمود

علی خزاعی‌فر

ماه و شش‌پنی / سامرست موام / ۱۳۳۹
ترجمهٔ دکتر مهدی حمیدی شیرازی

نسل جدید شاید اسم مهدی حمیدی شیرازی هم به گوشش نخورده باشد، یا حداکثر او را به‌عنوان شاعر شعر «مرگ قو» بشناسد که مهرپویا آن را خوانده است. ولی حمیدی شیرازی برای نسل قدیمی‌تر نه‌فقط شاعری غزل‌سرا بلکه سردستهٔ پرشورِ مخالفان شعر نیمایی به‌حساب می‌آمد. دلیل اینکه در یک مجلهٔ ترجمه از او یاد می‌کنیم این است که حمیدی یک بار دستی هم در ترجمه آزموده و اثری را که بسیار دوست می‌داشته و به اندیشهٔ خود نزدیک می‌دیده ترجمه کرده است. و این گواه این حقیقت است که در آن زمان ترجمه فعالیت ادبی ارزشمندی به‌حساب می‌آمده، چنان‌که حمیدی، همچون بسیاری از ادبای زمان خود، نتوانسته خودش را از وسوسهٔ آن رهاکند.

از طرفی دیگر، گرایش ادبا به ترجمه، امروزه برای مترجمان و پژوهشگران ترجمه حامل دستاوردهای ارزشمندی است چون ادبا در خلال ترجمه با دو دستگاه بلاغی سروکار دارند: دستگاه بلاغی متن اصلی و دستگاه بلاغی متن ترجمه و چون به دستگاه بلاغی زبان مقصد تسلط دارند بسیار مهم است که ببینیم بین این دو دستگاه بلاغی چه نسبتی برقرار کرده‌اند. سؤال این است: آیا وجه بلاغی متن ترجمه‌شده از متن اصلی نوعی استقلال زبانی دارد، چنان‌که گویی به‌عنوان متنی مستقل نوشته شده است، و یا اینکه در متن ترجمه‌شده تأثیراتی بلاغی از متن اصلی می‌بینیم. البته این سؤال را دربارهٔ هر ترجمه‌ای می‌توان پرسید، ولی پاسخ به این سؤال درخصوص ترجمه‌هایی که ادبا نوشته‌اند اهمیت و فوریت بیشتری دارد چون ادبای مترجم،

- نظام بلاغی زبان فارسی را می‌شناسند و بر آن تسلط دارند؛

- و اگر بخواهند، قادرند وجه بلاغی متن ترجمه‌شده را بدون تأثیر وجه بلاغی متن مبدأ سامان بدهند؛
- و اگر تأثیراتی از وجه بلاغی متن مبدأ بپذیرند، بررسی این تأثیرات دیدگاه ذوقی آنها به ماهیت عمل ترجمه و ویژگی‌های متن ترجمه‌شده و نیز نسبت میان دو متن مبدأ و مقصد را از جهت میزان تداخل نشان می‌دهد.

لازم به ذکر است که هر متن، اعم از تألیفی و ترجمه؛ چهار وجه دارد: وجه دستوری، وجه معنایی، وجه منطقی و وجه بلاغی. هر ترجمه ممکن است از جهت سه وجه دستوری، معنایی و منطقی درست باشد ولی وجه بلاغی آن هم‌سنگ و هم‌ارز وجه بلاغی متن اصلی نباشد. درواقع، به‌خصوص در ترجمهٔ متون ادبی، وجه بلاغی اهمیت ویژه‌ای می‌یابد چون شیوهٔ نوشتن یا سبک نویسنده را بازمی‌تاباند و تأثیر زیباشناختی متن و نیز سبک متن در نهایت به وجه بلاغی آن برمی‌گردد.

پس سؤالی که در بررسی ترجمهٔ ادیبی مثل حمیدی برای ما جذاب است این است که ببینیم حمیدی بین دو متن از جهت بلاغی چه نسبتی برقرار کرده است.

بررسی‌مان را با نقل مقدمهٔ مترجم آغاز می‌کنیم. از خواندن مقدمه به انگیزه و دلیل حمیدی برای ترجمهٔ این اثر پی‌می‌بریم و می‌فهمیم حمیدی در مقام مترجم چقدر با این اثر همدلی دارد چون حمیدی در مقام هنرمندِ شاعر شباهتی میان زندگی خود و زندگی قهرمان داستان که هنرمندی نقاش است می‌بیند.

> این کتاب داستانِ عبرت‌انگیز و حیرت‌آوری است از زندگی هنرمند نابغه‌ای که در گمنامی زیسته و در ناشناسی مرده است. خواننده در ضمن خواندن این کتاب، خود را با هنر اصیل نو و غرائبی که در خلق و ابداع آن روی داده است مواجه می‌بیند و پیوسته چنین احساس می‌کند که همین‌که هنرها به معنای حقیقی خود نزدیک شوند و به مراحل دور از تظاهر خود برسند به گنجی از بی‌نیازی تبدیل می‌گردند که هنرمند به پشتوانهٔ آنها در عین فقر سلطنت می‌کند و در طی زندگانی طوفانی و جانفرسائی که نصیب اوست رسالت خود را ــ که کاری جز ابلاغ آن ندارد و نمی‌تواند داشته باشد ــ به انجام می‌رساند.
>
> در این کتاب همه چیز از زن و فرزند گرفته تا آسایش زندگی و نورچشم، خواه‌ناخواه و خودبه‌خود، اما بدون مضایقه و بی رنج ندامت قربانی هنر می‌شود و هنرمندی روئین‌تن و شکست‌ناپذیر با همهٔ حوادث شوم و بدبختی‌های جانکاهی که در این راه است مواجه می‌گردد و به سائق فطری نیرومند و مزاحم و به مأموریت آسمانی آفرینش ــ که حتی خود

او هم از آن بی خبر است ــ بی‌آنکه خم به ابرو بیاورد تحمل می‌کند.

زن و عشق و هوس نیز ارکان اصلی دیگر این داستانند که تجلی آنها در شکل‌های گوناگون و عوالم مختلف و صحنه‌های رنگارنگ، ومخصوصاً از آن نظر که نویسندهٔ این کتاب به نیابت از قهرمانان داستان خود به درون و به کُنه آنها می‌نگرد، بسیار جالب توجه است. و همین‌هاست علل و موجباتی که نگارندهٔ این سطور را به هوای ترجمهٔ این کتاب انداخته است.

اما دلیل اینکه مقدمه را کامل در اینجا نقل کردم این است که این مقدمه نمونهٔ نثر تألیفی مترجم است و ذوق و توانایی زبانی او را نشان می‌دهد. دراینجا با ادیبی روبه‌رو هستیم که زبان را درست و منطقی و به سبکی واحد و با استفاده از ترکیبات و تعبیرات زبان فارسی نوشته است. اما همین قلم در عرصهٔ ترجمه استقلال خود را از دست می‌دهد و نثری می‌نویسد که تحت‌تأثیر نثر دیگری است. اکنون به پاراگراف اول ترجمه نگاهی بیفکنیم:

ترجمهٔ حمیدی شیرازی:

اعتراف می‌کنم که وقتی در ابتدا با چارلز استریک‌لند آشنایی پیداکردم، هرگز حتی یک لحظه هم متوجه نشدم که در او چیزی باشد که از حد معمول تجاوز کند. اما امروز اشخاصی که منکر عظمت او باشند انگشت‌شمارند. البته مقصود من عظمتی نیست که سیاستمداری خوشبخت یا سربازی کامیاب به‌دست می‌آورد که این کیفیتی است که بیش از آنکه به آن مرد تعلق داشته باشد به مقامی که آن مرد اشغال می‌کند متعلق است و با تغییر حادثه‌ای تنزل فاحش می‌یابد. نخست‌وزیری که بر کرسی وزارت نباشد، غالباً دیده شده است که چیزی جز معلم معانی و بیان قلنبه‌گوئی نیست و فرمانده سپاهی که سپاه نداشته باشد جز پهلوان‌پنبه‌ای به‌نظر نمی‌رسد. عظمت چارلز استریک‌لند ذاتی بود. ممکن است که شخصی هنر او را نپسندد اما به‌هرحال بعید است که بتواند از آن هرگونه رشتهٔ تعلقی را بگسلد. او پریشان می‌کند و به قید می‌آورد. آن زمان که وی را موضوع مسخره‌ای می‌پنداشتند سپری شده است و امروز دیگر دفاع از او نشان خودسری و ستایش از او اثر تباهی تلقی نمی‌شود. امروز تقصیرات او را به‌عنوان مکمل ضروری استحقاق او پذیرفته‌اند.

I confess that when first I made acquaintance with Charles Strickland I never for a moment discerned that there was in him anything out of the ordinary. Yet now few will be found to deny his greatness. I do not speak of that greatness which is achieved by the fortunate politician or the successful soldier; that is a quality which belongs to the place he occupies rather than to the man; and a change

of circumstances reduces it to very discreet proportions. The Prime Minister out of office is seen, too often, to have been but a pompous rhetorician, and the General without an army is but the tame hero of a market town. The greatness of Charles Strickland was authentic. It may be that you do not like his art, but at all events you can hardly refuse it the tribute of your interest. He disturbs and arrests. The time has passed when he was an object of ridicule, and it is no longer a mark of eccentricity to defend or of perversity to extol him. His faults are accepted as the necessary complement to his merits.

از بررسی ترجمهٔ فوق چند نکته مشخص می‌شود:

۱. ترجمه دارای اغلاطی است که ناشی از درک نادرست مترجم از متن است. برای مثال عبارت the tame hero of a market town عبارتی استعاری نیست ومضمون تقریبی آن «قهرمان کوچک شهری کوچک» است. البته در شهری کوچک قهرمان بودن نه‌تنها نقص نیست بلکه حتی افتخارآمیز هم هست ولی برای کسی که ژنرال بوده قهرمان کوچک شهری کوچک امتیاز به‌حساب نمی‌آید. معلوم نیست تعبیر پهلوان‌پنبه از کجا آمده است. جالب اینجاست که در ترجمهٔ دیگری که بعدها از این کتاب شده، مترجم، چنان‌که خواهیم دید، از همین تعبیر پهلوان‌پنبه استفاده کرده است! درخصوص سواد انگلیسی حمیدی اطلاعی در دست نیست. می‌دانیم که ایشان در ایران و در رشتهٔ ادبیات فارسی تحصیل کرده و دکترا گرفته است. ولی اشتباه در درک متن در آن روزگار امری کاملاً طبیعی و متداول بوده چون منابع انسانی و غیرانسانی که می‌توانستند در خواندن و فهمیدن متن به مترجم کمک کنند طبعاً به نسبت امروز محدودتر بوده است.

۲. ترجمه‌بودن متن کاملاً آشکار است. معلوم است که ترجمه تحت‌تأثیر متن اصلی نوشته شده و این تأثیرپذیری باعث خطاهایی معنایی، منطقی و بلاغی شده است:

* انتخاب «اعتراف‌کردن» به‌جای «اذعان‌کردن» تحت‌تأثیر confess
* انتخاب «آشنایی پیداکردم» به‌جای «آشنا شدم» تحت‌تأثیر made acquaintance
* انتخاب «عظمت» به‌جای «بزرگی» تحت‌تأثیر greatness
* انتخاب «سرباز» به‌جای «رهبر نظامی» تحت‌تأثیر معنی اولیه soldier
* نوشتن تعبیر نادرست «تغییر حادثه» تحت‌تأثیر a change of circumstances
* فرد را «موضوع مسخره‌ای» پنداشتن تحت‌تأثیر an object of ridicule
* به‌کاربردن تعبیر غلط «معلم معانی و بیان» تحت‌تأثیر معنی اولیه کلمهٔ rhetorician

* دو گزارهٔ «نپسندیدن هنر» و درعین‌حال «نبریدن هرگونه رشتهٔ تعلق» از حیث منطقی متناقض و نادرست است.
* تعابیر «او پریشان می‌کند و به قید می‌آورد.» کاملاً تحت‌اللفظی و بدون مداخلهٔ خلاق مترجم ترجمه شده است.
* دو جملهٔ آخر یعنی «دفاع از او نشان خودسری و ستایش از او اثر تباهی تلقی نمی‌شود» و «تقصیرات او را به‌عنوان مکمل ضروری استحقاق او پذیرفته‌اند»، آشکارا تحت‌تأثیر متن اصلی نوشته شده‌اند.

حال ترجمهٔ فوق را با ترجمهٔ پیشنهادی زیر مقایسه کنید.

ترجمهٔ پیشنهادی:

باید اذعان کنم اولین بار که با چارلز استریکلند آشنا شدم به هیچ چیز خارق‌العاده در او برنخوردم. اما امروزه کمتر کسی است که بزرگی او را منکر شود. منظورم آن بزرگی نیست که سیاستمداران خوش‌اقبال یا نظامیان موفق کسب می‌کنند؛ این نوع بزرگی کیفیتی است که به مقام فرد تعلق دارد نه به خود فرد و اگر ورق برگردد، از ابعاد آن بزرگی هم کاسته می‌شود. نخست‌وزیر خارج از منصب خود غالباً زبان‌بازی پرمدعاست و سرلشگر بدون لشگر همچون ماهی خُردست در آب خُرد. اما بزرگی چارلز استریکلند اصالت داشت. حتی کسی که هنرش را نمی‌پسندد، بعید است که از احترام به اهمیت آن مضایقه کند. هنرش تحیر برمی‌انگیزد و دگرگون می‌کند. دیگر آن زمان گذشته است که استریکلند مایهٔ استهزا بود؛ دیگر دفاع از او نشانهٔ خودرأیی و ستایش او نشانهٔ انحطاط ذوقی به‌حساب نمی‌آید و نقص‌های او لازمهٔ هنر او شمرده می‌شود.

در ترجمهٔ پیشنهادی هم تلاش کرده‌ام تا حد امکان به متن اصلی وفادارباشم ولی این به معنی پرهیز از مداخلهٔ خلاق (یا به تعبیری خیانت خلاق) نیست چون،

- خود را به بازآفرینی سبک نویسنده و ایجاد تأثیر زیباشناختی مشابهی موظف می‌بینم؛
- و ترجمه را با استفاده از ابزارهای دستوری و بیانی زبان فارسی می‌نویسم و در این کار به محدودیت‌ها و قابلیت‌های زبان فارسی نظر دارم و دلیلی نمی‌بینم که از ابزارهای دستوری و بیانی زبان اصلی کوچک‌ترین تأثیری بپذیرم.

در اینجا بد نیست که به ترجمهٔ چاپ‌شدهٔ دیگری از همین متن توجه کنیم. این ترجمه در ۱۳۹۹ توسط ناشری معتبر عرضه شده و نسبت به ترجمهٔ حمیدی شصت سال اختلاف زمانی

دارد. به دلیل این اختلاف زمانی طبیعی است که ترجمهٔ جدید زبانی به‌روزتر داشته باشد و البته تأثیرپذیری مترجم از زبان نویسنده هم بسیار کمتر است ولی ترجمه، یعنی بازآفرینی سبک، و بازآفرینی سبک مستلزم داشتن مبنایی نظری دربارهٔ آفرینش سبک و نیز توانایی زبانی برای آفریدن سبک است. بدون داشتن مبنایی نظری متقن دربارهٔ سبک و اجزای آن و نحوه و اقتضائات بازآفرینی آن و بدون داشتن ارادهٔ لازم و نیز توانایی و ذوق زبانی لازم برای بازآفرینی نمی‌توان به سبکی دست یافت که همچون سبک نویسنده منسجم و دارای ارزش زبانی و زیباشناختی باشد؛ حتی اگر ترجمه‌ای غلطی نداشته باشد (سبک یک چیز است و اغلاط چیز دیگر)، و همهٔ جملات هم از حیث دستوری ومعنایی ومنطقی درست باشند، این بدان معنی نیست که ترجمه و اصل لزوماً از حیث سبک برابرند.

ترجمهٔ چاپ‌شده:

> اعتراف می‌کنم وقتی برای نخستین‌بار با چارلز استریکلند آشنا شدم، به‌هیچ‌وجه به نظرم نیامد که او ویژگی فوق‌العاده‌ای داشته باشد. اما در حال حاضر انگشت‌شمارند کسانی که عظمتش را انکار کنند. منظورم آن نوع از عظمت نیست که سیاستمداران خوش‌اقبال یا نظامیان کامیاب بدان دست می‌یابند، خصوصیتی که نه متعلق به خود فرد، بلکه از آنِ مقام اوست و تغییر شرایط می‌تواند آن را سخت کمرنگ کند. نخست‌وزیر خارج از کار دفتر خود اغلب زبان‌باز متفرعنی بیش نیست و سرلشکری بدون لشکر خویش به پهلوان‌پنبهٔ سر گذر می‌ماند. اما عظمت چارلز استریکلند اصیل و از آنِ خودش بود. شاید آثارش را نپسندید، اما درهرحال نمی‌توانید از توجه به آنها و تحسینشان خودداری کنید. استریکلند آدمی را پریشان می‌دارد و چشم او را خیره می‌کند. گذشت آن روزهایی که مایهٔ ریشخند این و آن بود و دفاع از او نشان ناهنجاری و ستایش از او گواه انحراف شمرده می‌شد. اینک خطاهای او را مکمل ضروری شایستگی‌هایش به‌شمار می‌آورند و آنها را موجه می‌دانند.

نتیجه‌گیری:

هرچه بیشتر ترجمهٔ حمیدی را می‌خوانیم بیشتر به دیدگاه او دربارهٔ ماهیت ترجمه و سبک پی‌می‌بریم. درخصوص حمیدی نمی‌توان گفت که او ذوق و تسلط زبانی نداشته است. حمیدی به‌گواه کتاب‌هایی که تألیف کرده، اعم از شعر و غیرشعر، و نیز به‌گواه مقدمه‌ای که بر این تنها ترجمهٔ خود نوشته، شاعری ادیب است و به زبان فارسی تسلط خلاق دارد، ولی بیشتر خطاهای ترجمهٔ او به ضعف او در فهم متن انگلیسی برنمی‌گردد بلکه به تصور او

از ماهیت ترجمه و متن ترجمه‌شده برمی‌گردد. از مقایسهٔ متن تألیفی و ترجمه‌ای و تفاوت آشکار میان آن دو می‌توان نتیجه گرفت که حمیدی گویا متن ترجمه‌شده را متنی دورگه می‌داند و مواردی را که ما نتیجهٔ تأثیرگذاری متن اصلی بر ترجمه نامیدیم ایشان گویا طبیعی یا اجتناب‌ناپذیر می‌داند. متن اصلی متنی دارای صحت دستوری و معنایی و منطقی و نیز زیبایی زبانی است و هیچ دلیل نظری وجود ندارد که متن ترجمه‌شده، حداقل به طور نسبی، فاقد این ویژگی‌ها باشد. برای دست‌یابی به چنین متنی مترجم طبعاً باید متنی خلق کند که متن اصلی بر وجوه دستوری ومعنایی و منطقی و بلاغی آن تأثیر نامطلوب نگذارد و مترجم پیوسته در محدودهٔ زبان فارسی بماند و به دامن زبان متن اصلی نغلطد.

ترجمهٔ *ماه و شش پنی* به قلم شاعری ادیب شاهدی دیگر بر این ادعاست که مبنای نظری مترجم نقشی اساسی در کیفیت ترجمهٔ او دارد و اگر این مبنا مخدوش باشد ترجمه به‌ناچار آسیب می‌بیند.